

خطری که از سر جهان گذشت

محمود طلوعی

آن چه می‌خوانید تحقیقی است تاریخی در چگونگی ساخت بمب اتمی. این مطلب قسمتی از کتاب چاپ نشده‌ی محمود طلوعی است که بخش‌هایی از آن را در اختیار مجله‌ی فردوسی قرار داده است تا به چاپ بسپاریم.
از آن‌جا که این نوشته طولانی است آن را در چند شماره در اختیار خوانندگان عزیز قرار خواهیم داد. با سپاس از استاد ارجمند، محمود طلوعی.

ش.ت.



● روز هفتم اوت ۱۹۴۵، فردای روزی که پرتاب نخستین بمب اتمی جهان، شهر بزرگ و آباد هیروشیما، را به ویرانه‌های تبدیل کرد، چرچیل (نخست وزیر معروف انگلستان در جنگ دوم جهانی) با

نوشتن مقاله‌ای در روزنامه‌ی پر تیراژ انگلیسی دیلی اکسپرس فاش ساخت که آلمان هیتلری در مراحل پایانی جنگ به تکنولوژی ساخت بمب اتمی دست یافته بود و اگر متفقین با بمباران مداوم مراکز تحقیقات اتمی آلمان تلاش دانشمندان آلمانی را برای تولید بمب اتمی عقیم نگذاشته بودند جهان سرنوشت دیگری مییافت و چه بسا هیتلر با وجود شکست‌های پیاپی در سال آخر جنگ و انهدام بخش اعظم ماشین جنگی خود به آروزیش برای تسلط بر جهان جامه‌ی عمل میپوشاند.

عنوان مقاله‌ی چرچیل در روزنامه‌ی دیلی اکسپرس این بود: «به یاری خدا، بر آلمان پیشی گرفتیم». در متن مقاله آمده که هیتلر پس از شکست‌های پیاپی در سال ۱۹۴۴ تمام امید خود را به نتیجه‌ی تلاش دانشمندان آلمانی برای دست یافتن به سلاح اتمی و به موازات آن پیشرفت صنایع موشک سازی آلمان معطوف ساخته بود و در جلسات خود با فرماندهان نظامی آلمان که روحیه‌ی خود را باخته و امید پیروزی در جنگ را از دست داده بودند، آن‌ها را به «معجزه‌های که در راه است» و پیشرفت سریع دانشمندان آلمانی در ساختن سلاحی که سرنوشت جنگ را دگرگون خواهد ساخت، امیدوار میکرد. اتلیچنس سرویس انگلستان که پیش از آغاز جنگ دوم جهانی در آلمان فعال بود و در سالهای جنگ هم ارتباطات خود را با داخل آلمان حفظ کرده بود، از سال ۱۹۳۹ به تحقیقاتی که برای دست یافتن به سلاح اتمی در آلمان آغاز شده بود پی برد. گزارش‌های نگران کننده‌ای که از پیشرفت این فعالیتها به لندن میرسید، در ملاقاتهای چرچیل با روزولت و کنفرانس‌های تهران و یالتا به آمریکا منتقل شد و بر تلاش دانشمندان آمریکایی برای پیشدستی در شکافتن اتم و تولید نخستین بمبهای اتمی جهان افزود. از سوی دیگر عوامل جاسوسی انگلیس در آلمان (در سال ۱۹۴۴) مراکز تحقیقات اتمی آلمان را شناسایی کردند و بمباران این مراکز از سال ۱۹۴۴ پیشرفت برنامه‌های اتمی آلمان را دچار وقفه ساخت. هیتلر تا اوایل سال ۱۹۴۵ هم امید خود را برای دست یافتن به سلاح اتمی از دست نداده بود.

استاد و مدارکی که پس از شکست آلمان هیتلری در جنگ به دست نیروهای متفقین افتاد و اظهارات دانشمندان اتمی آلمان که پس از جنگ دستگیر شدند (عده‌ای از آن‌ها پس از مدت کوتاهی با حقوق و امتیازات فراوان به خدمت صنایع اتمی آمریکا و انگلستان درآمدند) از حقایق





تازه‌های پرده برداشت و معلوم شد آلمانها خیلی بیشتر از آنچه آمریکاییها و انگلیسیها تصور میکردند در راه تولید سلاح اتمی پیش رفته بودند. آلمانها در سال ۱۹۴۱، سه تا چهار سال از دانشمندان آمریکایی در این راه جلوتر بودند. دانشمندان آلمانی در سال ۱۹۴۲ موفق به ساختن پلوتونیم یا ماده‌ی اولیه بمب اتمی شدند، در حالی که در لوس آلاموس، مرکز تحقیقات اتمی آمریکا، هنوز تهیه‌ی پلوتونیم در مرحله‌ی طرح و آزمایش بود. یکی از وقایع اسرارآمیز جنگ دوم جهانی که به آگاهی انگلیسی‌ها از چگونگی تحقیقات دانشمندان آلمانی برای دست یافتن به سلاح اتمی کمک کرد، ماجرای فرار رودلف هس (R-Hess) از نزدیک‌ترین یاران و مشاوران هیتلر) به انگلستان در ماه مه سال ۱۹۴۱ بود. هس که از آغاز مبارزات هیتلر برای رسیدن به قدرت یسار و همکار او بود و بعدها فاش شد که نویسنده‌ی واقعی کتاب نبرد من بوده است، در جنگ اول جهانی در نیروی هوایی آلمانی خدمت کرده و در فاصله دو جنگ هم پروازهای تفریحی و ورزشی زیادی انجام داده بود. به همین جهت وقتی عصر شنبه دهم ماه مه ۱۹۴۱ در فرودگاه آکسبورگ سوار هواپیما شد و به تنهایی از روی زمین برخاست هیچ کس نمیتوانست تصور کند که هدف او از این پرواز، خروج از قلمرو هوایی آلمان و پرواز به سوی شمال و جزیره‌ی بریتانیاست. پس از یک پرواز شبانه بر فراز دریای شمال، هس وارد منطقه‌ی اسکاتلند در قلمرو هوایی انگلستان شد و پس از یافتن نقطه‌ای که کلیه‌ی مشخصات آن را بین یک دریاچه و ایستگاه راه‌آهن به خاطر سپرده بود، با چتر نجات به پایین پرید. یک کشاورز انگلیسی که فرود آمدن او را دیده بود، جریان را به مقامات نظامی اطلاع داد. هس خود را یک ستوان خلبان به نام آلفرد هدرن معرفی کرد و گفت که قصد ملاقات با دوک هامپلتون را دارد.

داد خبر ناپدید شدن هس را ضمن اعلام این مطلب که وی اخیراً دچار اختلال حواس شده، منتشر کنند. پس از اعلام خبر ورود هس به انگلستان از طرف مقامات انگلیسی، در یک اطلاعیه‌ی رسمی دیگر از طرف دولت آلمان بر جنون و اختلال حواس او تأکید شده و اعلام گردید که وی هیچ‌گونه مأموریتی از طرف دولت آلمان ندارد.

به این ترتیب هیتلر قبل از این که هس بتواند با چرچیل یا مقامات دیگر انگلیسی وارد مذاکره شود، او را بیاعتبار ساخت و انگلیسیها پس از چند روز تردید و تأمل، معاون پیشین هیتلر را در برج لندن زندانی کردند. هیتلر از این بیم داشت که هس اطلاعات خود را درباره‌ی طرح حمله به روسیه در اختیار انگلیسیها بگذارد و با این اشتباه موجبات سازش قبلی بین انگلستان و شوروی را فراهم سازد. ولی بدبینی هیتلر در این مورد بی‌جا بود؛ هس حتا پس از این که از طرف پیشوای خود مورد اهانت قرار گرفت و متهم به جنون و اختلال حواس شد، این راز را فاش نکرد. تنها مطلب مهمی که هس در اختیار مقامات انگلیسی گذاشت، پیشرفت تحقیقات دانشمندان آلمانی برای ساختن بمب اتمی بود. دلیل افشای این مطلب از طرف هس این بود که وی میخواست با آگاه ساختن انگلیسیها از خطری که در آینده آنها را تهدید میکند، انگلستان را به سازش با هیتلر قبل از آغاز عملیات تهاجمی ارتش آلمان علیه روسیه ترغیب نماید.

آلمانها قبل از این که موفق به تولید سلاح اتمی بشوند در ساخت موشک‌های هدایت شونده به پیشرفتهای مهمی دست یافتند و اولین نمونه از این موشکها در مراحل پایانی جنگ مورد استفاده قرار گرفت. نخستین سری از موشکهای آلمانی به نام V-۱ و V-۲ از فراز دریای مانش به سوی انگلستان پرتاب شد و وحشت زیادی به وجود آورد. حرف V که حرف اول این موشکها بود، حرف اول کلمه‌ی ورگلتونک است که در زبان آلمانی انتقام معنی میدهد.

اما موشکهای قویتر با برد و قدرت تخریبی بیشتر هم در دست تهیه بود که یکی از آنها به نام راین تاختر یا دختر راین میتواند ضربات سهمگینی بر نیروهای متفقین وارد آورد. یک نوع موشک هدایت شونده با سرعت یک هزار و پانصد کیلومتر در ساعت و بمبهای پرندهای که با امواج رادیویی به طرف مقصد هدایت می‌شد. همچنین نوع جدیدی از موشکهای V-۲ به نام واسرتال در مرحله‌ی آزمایش یا تولید بود که اگر فرصت استفاده از آنها به آلمانها داده می‌شد (به خصوص اگر کلاهکهای اتمی را بر روی آنها سوار می‌کردند) سرنوشت جنگ و سرنوشت جهان تغییر میکرد.

در رأس برنامه‌های موشکی آلمان، دانشمند معروف آلمانی پروفیسور ورنر فن براون (Verner von Braun) قرار داشت که در سال ۱۹۴۵ پس از شکست و تسلیم آلمان به اسارت نیروهای آمریکا درآمد و پس از اعلام آمادگی برای همکاری با دانشمندان آمریکایی، در سازمان تحقیقات فضایی آمریکا (ناسا) مشغول کار شد. فن براون پس از طرح

هس قبل از پرواز، نامی سربرشته‌ای به آجودان شخصی خود داده و به وی تأکید کرده بود که این نامه را صبح روز بعد شخصا به دست هیتلر بدهد. صبح روز یکشنبه به هیتلر اطلاع دادند که آجودان هس نامی محرمانه‌ای از طرف او آورده و میخواهد شخصا به دست او بدهد. هیتلر با حالتی شگفت زده آجودان هس را به حضور پذیرفت و نامه را از دست او گرفت و خود پاکت را پاره کرد و عینک مطالعه را به چشم گذاشت و شروع به خواندن نامه کرد. هیتلر هنوز سطر اول نامه را به پایان نرسانده بود که با فریادی از خشم و وحشت خود را به روی صندلی انداخت و صدای او که فریاد میزد: «خدای من، خدای من، چه مصیبتی!» در راهروها شنیده شد. کسانی که آن لحظه در اتاق بودند می‌گویند رنگ هیتلر مثل گچ سفید شده بود و تا چند دقیقه بعد هم نتوانست بقیه نامه را بخواند. متن نامه‌ی هس که هیتلر بعدها آن را به دیگران نشان داد چنین بود:

پیشوای من! وقتی این نامه به دست شما میرسد من در انگلستان خواهم بود. من به ابتکار شخص خود و برای فراهم ساختن زمینه‌ی صلح و آشتی بین آلمان و انگلیس به این کار دست زده‌ام. اگر در این کار موفق شوم هیچ تعهد و مسئولیتی به عهده شما و دولت آلمان نخواهد بود. شما میتوانید رسماً اعلام کنید مأموریتی از طرف دولت آلمان به من محول نشده و خیلی ساده بگویید که من دیوانه شده‌ام.

هس از مخالفان حمله‌ی آلمان به روسیه قبل از صلح و سازش با انگلستان بود و به همین جهت قبلاً مقدمات پرواز به انگلستان و ملاقات با دوک هامپلتون را به وسیله یک رابط مطمئن فراهم کرده بود.

وقتی مقامات نظامی گلاسکو او را نزد دوک هامپلتون بردند، هس هویت واقعی خود را برای دوک فاش ساخت و دوک هامپلتون برای دادن این خبر به چرچیل، شتابان رفت. هیتلر قبل از این که هس بتواند با مقامات انگلیس وارد مذاکره شود دستور



چرچیل



هیتلر



رودولت



نخواهد شد و تنها راه پیشگیری از این خطر، پیشدستی آمریکا در تولید این سلاح است که می‌تواند هیتلر را از سودای به کار بردن سلاح اتمی در جنگ منصرف سازد.

تحقیقات اتمی در آمریکا در سال ۱۹۴۰ تحت سرپرستی یکی از دانشمندان آمریکایی به نام *وانوار بوش (Vanevar Bush)* آغاز شد و بودجه‌ای که برای این کار اختصاص یافت سیصد هزار دلار بود. این تحقیقات در سه گروه در دانشگاه‌های نیویورک و شیکاگو و کالیفرنیا دنبال می‌شد و در مراحل اولیه به بررسی امکان شکافتن اتمهای اورانیوم و پلوتونیوم اختصاص داشت. تا اواخر سال ۱۹۴۱ کارها به کندی پیش می‌رفت، تا این که در دسامبر سال ۱۹۴۱ پس از آن که چرجیل اطلاعاتی واصله از داخل آلمان درباره‌ی پیشرفت سریع تحقیقات اتمی در آن کشور را در اختیار روزولت گذاشت کار تحقیقات اتمی در آمریکا با شتاب بیشتری دنبال شد و گروهی از دانشمندان انگلیسی هم برای پیشبرد این تحقیقات به دانشمندان آمریکایی پیوستند.

در نوامبر سال ۱۹۴۳ که کنفرانس سران متفقین با حضور چرجیل و روزولت و استالین در تهران تشکیل شد پیشرفت‌های مهمی در تحقیقات اتمی حاصل شد و مواد اصلی تولید سلاح هسته‌ای یعنی «اورانیوم ۲۳۵» و پلوتونیوم و مقدمات کار شکافتن آن‌ها برای رها ساختن انرژی فراهم شده بود. از پیشرفت این تحقیقات به جز دانشمندانی که دست اندرکار این برنامه بودند، فقط روزولت و چرجیل اطلاع داشتند و روزولت این راز را حتا از وزیر خارجه‌ی خود نیز پنهان نگاه داشته بود. این راز به طریق اولی از استالین هم پنهان نگاه داشته شد و چرجیل و روزولت در مذاکرات خصوصی و محرمانه‌ی خود در تهران توافق کردند که کار تحقیقات اتمی در سال ۱۹۴۴ با شتاب بیشتری دنبال شود.

تلاش برای تولید سلاح اتمی از آغاز سال ۱۹۴۴ در لوس آلاموس (Los Alamos) واقع در ایالت نیومکزیکو متمرکز شد و دانشمند برجسته‌ی آمریکایی *رابرت اوبنهاইمر (Robert Oppenheimer)* که تحقیقات اتمی را در دانشگاه کالیفرنیا به عهده داشت، به مدیریت پروژه‌ی مانهاتان منصوب شد. اوبنهاইمر در کشف اورانیوم ۲۳۵ و چگونگی غنی ساختن آن برای تولید سلاح هسته‌ای نقش اساسی داشت و در مدتی کمتر از یک سال مقدمات تولید نخستین بمب اتمی را فراهم ساخت. اوبنهاইمر قبل از عزیمت روزولت برای شرکت در کنفرانس *یالتا* در فوریه‌ی ۱۹۴۵ با رییس جمهور آمریکا ملاقات کرد و به وی اطلاع داد که نخستین بمبهای اتمی در اوایل تابستان همان سال، حداکثر تا ماه اوت آماده خواهد شد. این راز در کنفرانس *یالتا* از استالین پنهان نگاه داشته شد و چرجیل و روزولت توافق کردند که اگر هیتلر تا مراحل پایانی جنگ به سلاح اتمی دسترسی پیدا نکند از به کار بردن آن در جنگ با نیروهای آلمان خودداری نمایند زیرا استفاده از این سلاح با اطلاعاتی که از قدرت تخریبی آن در اختیار آن‌ها گذاشته شده بود برای خود نیروهای متفقین نیز که فاصله‌ی زیادی از محل انفجارها نداشتند خالی از خطر نبود.

روزولت دو ماه پس از بازگشت از *یالتا* روز ۱۲ آوریل سال ۱۹۴۵ درگذشت و اختیارات و وظایف ریاست جمهوری آمریکا به معاونش *هری ترومن (Harry S. Truman)* محول شد. مراحل پیشرفت پروژه مانهاتان در نخستین روز زمامداری ترومن در اختیار او قرار گرفت و ترومن شخصاً با اوبنهاইمر در لوس آلاموس تماس گرفت و ضمن تأیید اقداماتی که تا این مرحله صورت گرفته است، از او خواست که در تولید بمب اتمی سرعت عمل بیشتری به خرج بدهد. ترومن در این گفتگو به

تولید موشکهای حامل نخستین اتمار مصنوعی آمریکا، به معاونت سازمان تحقیقات فضایی آمریکا منصوب شد و در پروژه‌ی آپولو و برنامه‌ی پیاده شدن نخستین فضانوردان آمریکایی در کره ماه نقش اساسی داشت. فن براون در سال ۱۹۷۲ *ناسا* را ترک گفت و در سال ۱۹۷۷ درگذشت.

هیروشیما ناکازاکی

ششم اوت سال ۱۹۴۵ یک روز فراموش نشدنی در تاریخ جهان به شمار می‌آید. در این روز نخستین بمب اتمی با قدرت تخریبی دوازده کیلو تن بر فراز شهر چهارصد هزار نفری هیروشیما در ژاپن منفجر شد و بیش از هشتاد هزار نفر از سکنه‌ی این شهر را در دم کشت. هیروشیما پس از پرتاب این بمب به جهنمی از آتش و دود بدل شد. هیروشیما تا بیست و چهار ساعت پس از پرتاب بمب، در آتش میسوخ و بازماندگان این فاجعه که بعدها خاطرات و مشاهدات خود را برای خبرنگاران مطبوعات جهان نقل کردند گفتند که روز هفتم اوت، از این شهر آباد جز تل خاکستری بر جای نمانده بود.

از چهارصد هزار نفر جمعیت هیروشیما همانطور که اشاره شد بیش از هشتاد هزار نفر در همان دقایق اول انفجار بمب اتمی جان سپردند که حدود بیست و پنج هزار نفر از آن‌ها در مرکز انفجار تبدیل به خاکستر شدند. از باقی مانده‌ی جمعیت شهر بیش از یکصد هزار نفر که بسیاری از آنها کور یا دچار ضعف بینایی شده بودند بر اثر عوارض ناشی از انفجار بمب اتمی و تشعشعات رادیو اکتیو، کور و معلول شدند. حتا یکصد و پنجاه هزار نفر باقی مانده‌ی جمعیت شهر نیز که جان به سلامت برده بودند، از عوارض ناشی از انفجار اتمی مصون نماندند و چهل و پنج درصد کودکانی که از زنان یا مردان باقی مانده به دنیا آمدند، ناقص الخلقه یا دچار بیماری‌هایی بودند که به مرگ زودرس آن‌ها انجامید.

جهان هنوز در بهت و حیرت پرتاب نخستین بمب اتمی و عوارض هولناک آن بود که دومین بمب اتمی روز نهم اوت ۱۹۴۵ سه روز پس از پرتاب بمب هیروشیما بر فراز یک شهر بزرگ دیگر ژاپنی (ناکازاکی) منفجر شد. از جمعیت سیصد هزار نفری ناکازاکی ۷۴۰۰۰ نفر در دم خاکستر شده و جان سپردند و بیش از یکصد و بیست هزار نفر نیز به تدریج بر اثر عوارض ناشی از انفجار اتمی درگذشتند. حدود یکصد هزار نفر جمعیت باقی مانده‌ی شهر نیز از عوارض انفجار اتمی و تشعشعات رادیو اکتیو در امان نماندند و همان طور که در مورد هیروشیما اشاره شد، بیش از چهل درصد کودکانی که در سالهای بعد در این شهر متولد شدند، ناقص الخلقه یا دچار بیماری‌هایی بودند که به مرگ زودرس آن‌ها انجامید.

بمبهایی که هیروشیما و ناکازاکی را با خاک یکسان کرد و به تسلیم بدون قید و شرط ژاپن انجامید. محصول پنج سال کار مداوم گروهی از دانشمندان آمریکایی و انگلیسی بود که از سال ۱۹۴۰ بر روی برنامه‌های که به نام *پروژه‌ی مانهاتان (Manhattan project)* شهرت یافت کار میکردند. فرانکلین روزولت رییس جمهور آمریکا در سالهای جنگ دوم جهانی پس از دریافت نامه‌ی آلبرت اینشتین (Albert Einstein) دانشمند معروف آلمانی که پس از روی کار آمدن هیتلر در سال ۱۹۳۳ به آمریکا مهاجرت کرد، دستور آغاز تحقیقات اتمی را در آمریکا صادر نمود. اینشتین در این نامه که در اواخر سال ۱۹۳۹ به رییس جمهور آمریکا نوشته، برای نخستین بار از تلاش هیتلر برای دست یافتن به سلاح اتمی پرده برداشته و به روزولت هشدار داده بود که اگر هیتلر به این سلاح و حشتناک دسترسی پیدا کند، هیچ قدرتی قادر به جلوگیری از تسلط او بر جهان

اوپنهایمر گفت که شکست آلمان در جنگ قطعی و بسیار نزدیک است و نیازی به استفاده از سلاح اتمی در اروپا نخواهد بود، ولی برای وادار ساختن ژاپن به تسلیم ممکن است چارهای جز استفاده از بمب اتمی نباشد.

آلمان کمتر از یک ماه پس از گفتگوی ترومن و اوپنهایمر شکست خورد. برلین پایتخت آلمان روز دوم ماه مه ۱۹۴۵ سقوط کرد. هیتلر روز قبل از آن در پناهگاه زیرزمینی خود دست به خودکشی زده و دوتیزر فرمانده نیروی دریایی آلمان را به جانشینی خود منصوب کرده بود. دوتیزر فردای سقوط برلین آمادگی خود را برای تسلیم و خاتمه‌ی جنگ اعلام داشت و روز هفتم ماه مه قرار داد تسلیم بدون قید و شرط آلمان را امضا کرد.

سومین کنفرانس سران متفقین پس از امضای قرارداد تسلیم بدون قید و شرط آلمان در پتسدام تشکیل شد. اوپنهایمر قبل از عزیمت ترومن برای شرکت در کنفرانس پتسدام به وی اطلاع داد که روز ۱۶ ژوئیه برای آزمایش نخستین بمب اتمی در صحرای آلاموگرو (Alamo Gordo) در نیومکزیکو در نظر گرفته شده است. ترومن خبر موفقیت دانشمندان آمریکایی را در تولید سلاح اتمی قبل از تشکیل کنفرانس پتسدام به چرچیل اطلاع داد و با توافق بین آن‌ها قرار شد این راز همچنان از استالین پنهان نگاه داشته شود.

نخستین بمب اتمی، طبق برنامه‌ی تعیین شده، برای آگاهی از قدرت تخریبی آن روز ۱۶ ژوئیه ۱۹۴۵ در صحرای آلاموگرو در ایالت نیومکزیکو مورد آزمایش قرار گرفت. قدرت تخریبی این بمب، حتی از آنچه تصور می‌شد بیشتر بود و اوپنهایمر و کسانی که از فاصله‌ی پنج کیلومتری شاهد این انفجار بودند، حرارت حاصل از انفجار را در این فاصله نیز احساس کردند. اوپنهایمر که از این تاریخ به بعد به لقب «پدر بمب اتمی آمریکا» شهرت یافت و خود به شدت از این لقب متنفر بود، بعدها در خاطرات خود نوشت: آن روز با مشاهده‌ی انفجار این بمب آزمایشی، وحشت از عواقب به کار گرفتن آن در یک جنگ واقعی پر وجود من مستولی شد و تا چند دقیقه بعد از آن قدرت تکلم نداشتم... پرتاب دو بمب اتمی بر فراز دو شهر پر جمعیت ژاپن، کمتر از یک ماه پس از انجام این آزمایش، این جمله از کتاب مقدس هندوان را از زبان بهاگاواد گیتا (Bhagavad Gita) در ذهن من تداعی کرد که: اکنون من مظهر مرگ هستم. ویران کننده جهان...

«پدر بمب اتمی آمریکا» بعدها در مصاحبه‌های گفت: من هرگز تصور نمی‌کردم بمب اتمی برای تخریب یک شهر پر جمعیت و کشتن دهها هزار انسان بیگناه مورد استفاده قرار بگیرد. ترومن میتوانست بمب را به عنوان اخطار و برای نشان دادن قدرت تخریبی آن، در یکی از جزایر



اینشتین



اوپنهایمر



ترومن

کوچک نزدیک ژاپن، یا در نقطه‌های دور از شهرهای بزرگ در داخل ژاپن منفجر کند. ترومن علی‌رغم پیشنهاد او توصیه‌ی ما بمبها را بر فراز دو شهر پر جمعیت ژاپن منفجر کرد و صدها هزار نفر را به کام مرگ فرستاد. ... خود ترومن در خاطراتش مینویسد تصمیم به پرتاب بمبهای اتمی بر فراز دو شهر پر جمعیت ژاپن از دشوارترین تصمیمات دوران هفت ساله‌ی ریاست جمهوری او بوده است. او در توجیه تصمیم خود می‌گوید پرتاب بمب اتمی در یک نقطه‌ی دور افتاده اثر روانی مطلوب را بر ژاپنهای سرسخت و ستیزه جو نداشت و موجب درهم شکستن مقاومت آن‌ها نمیشد. ویرانی دو شهر بزرگ ژاپن و مرگ صدها هزار نفر از سکنه‌ی این دو شهر بی تردید فاجعه‌ی بزرگی است، ولی فاجعه‌ی به مراتب بزرگ‌تر آن بود که در تهاجم برای تصرف ژاپن برای وادار ساختن رهبران جنگجوی آن کشور به قبول شکست و تسلیم، میلیونها نفر از سربازان ما و مردم ژاپن کشته شوند. ژاپن یک هفته پس از پرتاب دو بمب اتمی تسلیم شد، ولی بدون استفاده از این بمبها جنگ با ژاپن یک سال دیگر یا بیشتر ادامه مییافت.

در سال ۱۹۹۵ به مناسبت پنجاهمین سالگرد بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی، در این دو شهر که پس از بمباران اتمی بازسازی شده و هریک بیش از یک میلیون و پانصد هزار نفر جمعیت دارند، مراسمی برپا گردید و از بازماندگان معدود این فاجعه که اکنون در سنین پنجاه تا هشتاد سالگی هستند تجلیل به عمل آمد. کتابی هم که متضمن خاطراتی از بازماندگان این فاجعه است منتشر شد که نقل نکاتی از آن‌ها عظمت فاجعه‌های را که در هیروشیما و ناکازاکی رخ داد نمایان میسازد. آن‌چه در زیر می‌آید جملاتی از زبان بازماندگان بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی است:

● من در فاصله‌ی نسبتاً دوری از مرکز انفجار اتمی بودم ولی ناگهان احساس کردم که تمام بدنم میسوزد. تمام صورتم متورم شده بود و چشمهایم را نمیتوانستم باز کنم. چند ساعت بعد که توانستم به کمک انگشتانم، چشمانم را باز کنم از دیدن قیافه‌ی خود در آئینه وحشت کردم...

● آخرین چیزی که من در این دنیا دیدم انفجار آن بمب لعنتی بر فراز هیروشیما بود، چون بلافاصله بینی خود را از دست دادم.

● خانه‌ی ما در همان لحظه‌ی انفجار فرو ریخت و من که در آستانه‌ی در بودم از میان دوازده نفر سکنه ساختمان تنها کسی بودم که جان به سلامت بردم. البته سالها تحت درمان بودم و فرزندانم هم ناقص الخلقه به دنیا آمد.

● فشار حاصل از انفجار به حدی بود که گویی صدها سوزن به بدن من فرو کرده‌اند. پوست صورت و پشتم تاول زده بود و سالها بعد وقتی ازدواج کردم، دریافتم که بر اثر عوارض انفجار اتمی عقیم شده‌ام. شاید هم از این لحاظ بخت با من یار بوده است، زیرا اگر صاحب فرزندی میشدم به احتمال زیاد ناقص الخلقه به دنیا می‌آمد.

● از ۳۲ نفر شاگردان کلاس ما، فقط من و شش نفر دیگر زنده ماندیم. مدرسه ما چند لحظه پس از انفجار آتش گرفت و از حدود سیصد نفر شاگردان مدرسه کمتر از پنجاه نفر زنده ماندند.

● محله‌ی ما در حدود دو کیلومتر از مرکز انفجار فاصله داشت. با وجود این همه چیز در آتش می‌سوخت. موهای سر من و همه کسانی که با من در حال فرار بودند سوخته بود. تقریباً همه لباس‌هایشان را کنده بودند و لخت مادرزاد به مقصدی نامعلوم در حال فرار بودند.

● قیافه‌ی زن جوانی که از بستگان نزدیک ما بود، پس از گذشت پنجاه سال از جلوی چشمان من دور نمیشود. تمام صورتش سوخته و دندانهایش ریخته بود و به جای دو چشم دو حفره سیاه در صورت او دیده میشد. خوشبختانه زنده نماند تا با این چهره‌ی کره‌ی، بار سنگین زندگی را تحمل کند.

...ادامه دارد